

# آسیب‌شناسی مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم<sup>۱</sup>

رضا لک زایی<sup>۲</sup>

## چکیده

آسیب‌شناسی مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم، مسئله این مقاله است. پاسخ این مسئله بر اساس تئوری تحلیل بحران بیان شده است. بر اساس این چارچوب، یک آسیب باید از چند زاویه تجزیه و تحلیل شود: ۱. آسیب چیست؟ ۲. ریشه یا ریشه‌های آسیب چیست؟ ۳. وضع مطلوب چیست؟ ۴. راه‌حل چیست؟

بر این اساس سؤالات ما عبارت خواهد بود از: ۱. آسیب علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ ۲. ریشه آسیب علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ ۳. وضعیت مطلوب علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناسی چیست؟ ۴. راه‌حل آسیب علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ پاسخ مقاله که با روش تحلیلی و استنباطی بیان شده، این است که از منظر قرآن کریم، شک‌گرایی، مادی‌گرایی و الحاد همراه با ادعای دین‌داری، آسیب‌هایی است که علوم انسانی با آن روبه‌روست یا می‌تواند روبه‌رو باشد. یکی از ریشه‌های این مشکلات، انکار غیب است. وضع مطلوب هم بنا کردن علوم انسانی بر اساس معارف وحیانی و معارف اهل بیت می‌باشد. با قیام علمی لله و اصلاح و ترمیم و بلکه تحول دستگاه معرفت‌شناسی علوم انسانی، می‌توان به وضعیت مطلوب دست یافت.

**واژگان کلیدی:** قرآن کریم، آسیب‌شناسی، مبانی معرفت‌شناختی، علوم انسانی متدانی، علوم انسانی متعالی.

---

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۷

۲. دانشجوی دکتری، پژوهشگر پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ع): rlakzaee@gmail.com

## مقدمه

موضوع علوم انسانی، فعل انسان است و فعل انسان چون با اراده او پیوند می‌خورد، می‌تواند الهی یا غیرالهی باشد. لذا علوم انسانی قابلیت آن را دارد که به الهی و غیرالهی طبقه‌بندی شود.<sup>۱</sup> نگاهی اجمالی به آثار و مباحثی که درباره تحول علوم انسانی در کشور منتشر شده - با تمام اختلافاتی که با یکدیگر دارند - از یک حقیقت واحد خبر می‌دهند و آن حقیقت، این است که علوم انسانی رایج، نیازمند بازنگری است و باید کاری کرد. در این میان جایگاه قرآن در علوم انسانی، مغفول واقع شده است. این غفلت خودش را در دو جا نشان می‌دهد: یکی، عدم سنجش و نقد تفکر دیگران بر اساس منطق قرآنی؛ و دوم، باور نکردن مفاهیم قرآنی و نپذیرفتن آنچه خدای متعال در قرآن کریم وعده داده است. این آسیب‌شناسی مهم علوم انسانی جامعه علمی ماست. به دیگر سخن، علوم انسانی فعلی و رایج با اشکالات جدی روبه‌روست؛ اشکالات انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، غایت‌شناختی و...؛ و این قرآن است که می‌تواند بهترین پاسخ‌ها را بدهد و به عنوان مبنای تولید علوم انسانی مطرح شود.

در همین راستا، محور این مقاله، آسیب‌شناسی مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم است. برای این مهم، از چارچوب نظری تحلیل بحران اسپریگنز استفاده می‌کنیم. به طور خلاصه، بر اساس این چارچوب نظری، یک آسیب یا مشکل باید از چند زاویه تجزیه و تحلیل شود: ۱. مشکل چیست؟ ۲. ریشه یا ریشه‌های مشکل چیست؟ ۳. وضع مطلوب چیست؟ ۴. راه حل چیست؟ (اسپریگنز، ۱۳۶۵، ص ۴۹). بر این اساس سؤالات ما عبارت خواهد بود از: ۱. مشکل علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ ۲. ریشه یا ریشه‌های مشکل علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ ۳. وضعیت مطلوب علوم

۱. پیام آیت‌الله العظمی جوادی آملی به همایش اخلاق علم و اخلاق کاربردی در مکتب علامه طباطبائی رحمته‌الله در تاریخ ۹۵/۸/۱۹؛ در پایگاه اطلاع بنیاد بین‌المللی علوم و حیانی‌رسانی اسرا.

انسانی در حوزه معرفت‌شناسی چیست؟ ۴. راه‌حل مشکل علوم انسانی در حوزه معرفت‌شناختی چیست؟ پاسخ مقاله که با روش تحلیلی و استنباطی بیان شده، این است که از منظر قرآن کریم، شک‌گرایی، مادی‌گرایی و الحاد همراه با ادعای دین‌داری، مشکلاتی است که علوم انسانی با آن روبه‌روست یا ممکن است روبه‌رو شود. یکی از ریشه‌های این مشکلات، دستگاه معرفت‌شناسی این مکاتب است که نقد و بررسی می‌شود. وضع مطلوب، بنا کردن علوم انسانی بر اساس معارف وحیانی و معارف اهل بیت است. با اصلاح و ترمیم و بلکه تحول دستگاه معرفت‌شناسی علوم انسانی می‌توان به وضعیت مطلوب دست یافت. و بر این اساس که وضعیت علوم انسانی به لحاظ معرفت‌شناسی در نقطه مطلوب باشد یا نه، می‌توانیم علوم انسانی را به متعالی و متدانی طبقه‌بندی کنیم.

بنابراین اگر اصرار داریم که چراغ قرآن، بالای سر علوم انسانی روشن باشد و علوم انسانی زیر نور قرآن قرار گیرد، برای این است که چراغ هرچه بالاتر باشد، فضای بیشتری را روشن می‌کند و فایده بیشتری می‌رساند؛ چراغ نیازی ندارد که بالا باشد، بلکه این ما هستیم که به نور چراغ نیاز داریم (برای مطالعه بیشتر، به‌ویژه درباره چیستی علوم انسانی اسلام، ر.ک: لک زایی، ۱۳۹۴، ب، ش ۱۶، ص ۲۵۸؛ همان، ۱۳۹۴، الف، ش ۱۴، ص ۲۶۶؛ همان، ۱۳۹۵، الف، ش ۱۷، ص ۲۶۳؛ همان، ۱۳۹۵، ب، ش ۱۸، ص ۲۹۹؛ همان، ۱۳۹۵، ج، ش ۱۹، ص ۱۷۷).

## ۱. آسیب‌های علوم انسانی متدانی

### الف) شک‌گرایی

قرآن سخن سوفسطائیان و منکران شناخت را ذکر نکرده است (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۲)؛ چراکه مسئله اصل واقعیت را با هیچ برهانی نمی‌توان برای کسی که منکر واقعیت و منکر رابطه با آن است، حل کرد (همان، ص ۱۷۲). اینکه آیا شناخت امکان دارد یا خیر نیز در قرآن مطرح نشده است؛ اما می‌توان گفت نزول قرآن به این معناست که بشر توانایی شناخت ملک و ملکوت را دارد؛ چراکه اگر انسان از شناخت عاجز بود، نزول قرآن معنی و فایده نداشت.



در مقابل، سخن شکاکان در قرآن ذکر شده است. انسان شک به مفهوم فلسفی آن، معتقد است که چیزی در جهان خارج هست، اما راهی برای شناخت آن وجود ندارد؛ اما اصطلاح شک در فرهنگ قرآن، به معنای شک در امور تجربی و حسی استعمال نشده و از آن‌ها سخنی هم نقل نشده، بلکه این شکاکان که خودشان، خویشان را شک می‌نامند، در اصول دین شک دارند و طالب برهان هم نیستند و تحصیل جزم و یقین را در امور مربوط به جهان غیب محال، و این شک را زوال‌نیافتنی می‌دانند. بنابراین اصطلاح فلسفی و قرآنی شک با یکدیگر تفاوت دارد (همان). قرآن کریم چندین بار سخن آن‌ها را نقل کرده است که شاید بتوان آن‌ها را در دو دسته مطرح کرد:

دسته اول:

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (هود: ۶۲)؛ گفتند: «ای صالح! پیش‌ازاین در میان ما [به عنوان انسانی خردمند] مورد امید بودی؛ آیا ما را از پرستیدن آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز می‌داری؟ و ما بی‌تردید در [درستی] تعالیمی که به آن دعوتمان می‌کنی، در شکی شدید و سخت هستیم».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این افراد بدون اینکه دلیل و برهانی بیان کنند، با تمسک به روش آبا و اجدادشان، ادعا می‌کنند که به تعالیم پیامبر خدا، حضرت صالح شک دارند و با تکیه به همین شک، دست رد به سینه رسول خدا می‌زنند و نبوت او را نمی‌پذیرند. دسته دوم: این گروه حتی به روش غلط پدرانشان هم استدلال نمی‌کنند و هیچ دلیلی بر صحت مدعای خود ارائه نمی‌دهند و با استناد به نادانی و شک خویش که خود به آن معترف‌اند، منکر صحت دعوت رسولان الهی می‌شوند:

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنْظَنُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (جاثیه: ۳۲)؛ چون به شما می‌گفتند: «یقیناً وعده خدا حق است و در وقوع قیامت هیچ شکی نیست»، می‌گفتید: «ما نمی‌دانیم قیامت چیست [و برپاشدنش را گمان نمی‌بریم]، مگر گمانی ضعیف و غیر قابل اعتماد، و نمی‌توانیم به آن یقین پیدا کنیم»!



طبق مبنای این گروه اگر علوم انسانی تولید شود، در بهترین وضعیت، معطوف به امور دنیوی است که هدفش سروسامان دادن و نظم بخشیدن به زندگی دنیوی انسان‌هاست. این علوم انسانی از یک سو چنان تقلیدمحور و از سوی دیگر خودشیفته است و خود را حق می‌پندارد که به خود زحمت تفکر و تعقل و استدلال نمی‌دهد.

علوم انسانی اینان وقتی مطلوب است که فاقد گزاره‌ها و آموزه‌های وحیانی باشد. لذا علوم انسانی برآمده از این دستگاه معرفت‌شناختی، از تأمین پشتوانه فلسفی و اعتقادی و ارزشی برای انسان و نیز تحلیل جهان، عاجز است و نمی‌تواند برای زندگی بشر، معنایی، به جز پوچی و نیهلیسم، مطرح کند. در این علوم انسانی، رابطه انسان و خدا و نیز آموزه‌های وحیانی و بلکه دین، به کلی کنار گذاشته می‌شود و انسان نه جانشین، که جایگزین خدا قرار می‌گیرد؛ آن هم نه همه انسان‌ها، بلکه انسان‌هایی که بیشترین قدرت و ثروت را در اختیار دارند.

### (ب) حس‌گرایی

عده دیگری که قرآن سخن آن‌ها را نقل فرموده، حس‌گرایان هستند. خداوند سخن آن‌ها را که با صراحت، جهان‌بینی الهی را انکار می‌کنند، به این صورت بیان فرموده است:

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (مؤمنون: ۳۷-۳۸)؛ جز این زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] وجود ندارد؛ همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم، و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد. او نیست مگر مردی که بر خدا افترا بسته است؛ و ما باورکننده او نیستیم.

در این دو آیه، علت فاعلی (توحید)، بر اساس کلام این گروه که گفته‌اند ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾؛ علت غایی (معاد) بر اساس ﴿مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾، و راهنما و رهبر قافله بشری (نبوت) بر اساس ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ انکار شده است. در چندین آیه از قرآن بیان شده که این گروه معتقدند قرآن اسطوره است. انسان حسی، انسانی بهانه‌گیر هم هست؛ چنان‌که اینان متعرض شده‌اند که چرا قرآن به یکی از سرمایه‌داران نازل نشده است؟ (ر.ک: زخرف: ۳۱)؛ و یا بهانه آورده‌اند که اگر راست می‌گویی، پدران و نیاکان مرده ما را



بیاور (ر.ک: جائیه: ۲۵) و یا حداقل خدا و فرشتگان را به ما نشان بده (ر.ک: فرقان: ۲۱-۲۲)، تا ما خدا را آشکارا ببینیم (ر.ک: نساء: ۱۵۷). تصور انسان حسی، از وحی و سخن گفتن خداوند متعال با بشر نیز یک تصور حسی و مادی است. آن‌ها فکر می‌کنند برگه‌های کاغذ از سوی خدا نازل می‌شود و دوست دارند که یکی از آن برگه‌ها هم به دست آن‌ها برسد! ﴿بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً﴾ (جائیه: ۵۲)؛ بلکه هر کدام از آنان توقع دارد نامه‌هایی سرگشاده [از سوی خدا] دریافت دارد».

به زبان امروزی آن‌ها فقط مشاهده را ابزار و معیار شناخت می‌دانستند و معتقد بودند «تمام دانش بشر از تجربه بشری ناشی می‌شود [و] هیچ منبع دانش دیگری وجود ندارد (شولتز، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰). روش علمی را [هم] می‌توان در یک کلمه "مشاهده" خلاصه کرد» (همان، ص ۱۵۲).

این سیستم مدعی است که پاسخ موجه و قابل قبولی برای سؤالات و دغدغه‌های بشر دارد. در علوم انسانی مبتنی بر این دستگاه شناخت‌شناسی، سخن از شک به عالم غیب نیست، بلکه غیب با اطمینان کامل نفی می‌شود. علوم انسانی مبتنی بر این شناخت‌شناسی مدعی است که غایت، همین دنیاست. تاروپود معنای زندگی هم کاملاً مادی است و از امور حسی و مادی مثل قدرت، ثروت، شهرت، شهوت، لذت و... سرشته می‌شود. در نتیجه از خطرهای و تهدیدهایی که در جهان دیگر، انسان با آن روبه‌رو می‌شود، غفلت می‌ورزد.

علوم انسانی انسان شاک و انسان حسی باهم مشترکاتی دارند؛ اما آنچه این دو را از هم جدا می‌کند، این است که ظاهراً علوم انسانی انسان شاک، مدعی نیست که به دغدغه‌ها و سؤالات بشر پاسخ می‌دهد؛ اما علوم انسانی انسان حسی، با قطعیت مدعی است که به سؤالات بشر پاسخ موجه می‌دهد.

### ج) حس‌گرایی همراه با ادعای دین‌داری

در کنار انسان شاک و انسان حسی، قرآن کریم، از انسان حسی مدعی دیانت هم بحث کرده است. این گروه، پیامبران الهی را قبول ندارند؛ درعین حال مدعی‌اند خدا را قبول دارند؛ از طرف دیگر بت‌ها را هم می‌پرستند و فرشتگان را هم مانند زن توصیف و اسم‌گذاری می‌کنند

(ر.ک: جاثیه: ۲۷) و سپس آن فرشتگان را دختران خدا می‌پندارند (ر.ک: نحل: ۵۷). این پندار غلط، در آیاتی از قرآن با بیانی جالب، طنزآلود و به تعبیر علامه طباطبایی تمسخرآمیز (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۶۱)، با روش جدلی و برهانی، به چالش کشیده می‌شود و خداوند چنین پاسخ می‌دهد که شما که باور دارید پسر از دختر بهتر است، پس چرا برای خودتان پسر را برای فرزندى انتخاب می‌کنید که بهتر است، و برای خدایتان دختر را؟! (ر.ک: صافات: ۱۴۹ به بعد) آیا این تقسیم، ظالمانه نیست؟ (ر.ک: نجم: ۲۲) وانگهی مگر شما شاهد آفرینش فرشته بوده‌اید که از جنسیت و کیفیت او خبر می‌دهید (صافات: ۱۴۹). نتیجه این دستگاه شناخت‌شناسی ناقص، همراه ساختن دیگران است. در علوم انسانی برخاسته از این مبنا، اصل وجود خدا، فرشتگان و عالم غیب، نفی نمی‌گردند یا در معرض تردید قرار نمی‌گیرند، بلکه تأیید می‌شوند، اما غلط تفسیر و تبیین می‌شوند؛ به اندازه‌ای که خداوند کاملاً انکارشان می‌کند. پس یکی از مدل‌های علوم انسانی، مدل حسی است که مدعی پاسخ دادن به سؤالات بشر است، اما دستگاه شناخت‌شناسی او ناکارآمد است و پاسخ‌هایی غلط در اختیار بشر قرار می‌دهد.

## ۲. انکار وحی؛ ریشه آسیب‌های علوم انسانی متدانی

روح سخن انسان شکاک، انسان حسی و انسان ملحد مدعی دیانت، یکی است. هر سه، حس‌گرا و حس‌مدار و در انکار غیب که در آیه سوم سوره بقره به عنوان اولین ویژگی متقین و قبل از اقامه نماز ذکر شده، مشترک هستند. به دیگر سخن، از منظر اینان انسان و جهان و همه چیز، فقط از ماده تشکیل شده و هر آنچه که ماده و مادی نیست، وجود ندارد و هر چه هم که وجود دارد، قطعاً مادی است؛ عقل هم بسان عینک و سمعکی برای چشم و گوش است که فقط اندکی توان آن‌ها را افزایش می‌دهد.

قرآن پندار غلط مادی‌گرایان را نقد، و علاوه بر آنکه تقلید را مذمت می‌کند، می‌فرماید انسان حسی و مادی، علمی سخن نمی‌گوید، بلکه سخنانش بر اساس حدس و گمان است: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه: ۲۴)؛ آنان را درباره آنچه می‌گویند یقینی در کار نیست؛ آنان فقط حدس می‌زنند».



در آیه‌ای دیگر به سطحی و کم‌عمق بودن ابزار معرفت و معرفت‌شناسی انسان حسی از جهان تصریح می‌شود؛ چراکه آن‌ها شناختی حسی از زندگی دنیوی دارند و فقط پوسته دنیا را می‌شناسند: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (روم: ۷)؛ [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند.

نکته دیگری که از این آیه فهم می‌شود، این است که انسان حسی، ناتورالیست و پوزیتیویست، حتی اگر از ابزار شناخت دیگری به نام عقل هم بهره ببرد، باز از شناخت ظاهر و پوسته دنیا فراتر نمی‌رود. این حقیقت در آیه‌ای دیگر چنین بیان شده است: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ﴾ (نجم: ۳۰)؛ این [دنیاخواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است.

این آیه می‌فرماید اگر انسان حسی با پای حس و عقل خود، بر مرکب علم بنشیند و چهار نعل به‌سوی معلوم بتازد، به شناختی فراتر از شناخت حسی و مادی نمی‌رسد و مرکب علم او را به ملکوت راهی نیست. لذا وقتی فقط دنیا را شناخت، دنیا را هم غایت‌الغایات خویش می‌پندارد. به همین دلیل به ما آموخته‌اند که از خدا بخواهیم ما را از این خطر بزرگ حفظ فرماید: «اللهم لا تجعل الدنيا أكبر همنا، ولا مبلغ علمنا» (تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ۳۰ سوره نجم).

بنابراین حرکت انسان حسی، بر محور اکتفا به حس، تبعیت از ظن، و پیروی از هوای نفس جریان می‌یابد: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ (نجم: ۲۳). البته ظن این افراد به معنای معروف ظن در علم منطق، که به معنای تصدیق بیش از پنجاه درصد است، نیست؛ چون آن‌ها دلیلی بر ترجیح یک طرف قضیه بر طرف دیگر ندارند؛ بلکه ظن آن‌ها توهم است؛ چنان‌که راغب اصفهانی هم این معنی از ظن را ذکر کرده و علامه طباطبایی نیز آن را تأیید کرده و به کار بسته است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۶۴)؛ اما می‌توان گفت از آنجاکه اعتقاد آن‌ها موافق با هوای نفسشان بوده و هوای نفس، آن اعتقاد غلط را در منظرشان زینت داده، به همین دلیل قرآن کریم توهم آن‌ها را ظن نامیده است (همان).

کاملاً روشن است که مبنای علوم انسانی متدانی از منظر قرآن کریم، به حس و امور حسی و مادی تکیه دارد که وحی در آن، اسطوره‌ای بیش نیست. در این مدل علوم انسانی، به شناخت ظاهر و پوسته انسان و جهان اکتفا می‌شود و از علت فاعلی و غایی و رهبری که

باید به انسان راه رسیدن به مقصد را نشان بدهد و او را به مقصد برساند، سخنی نیست. انسان، خودسامان و خودبنیاد است که با دست طبیعت آمده و با دست طبیعت هم می‌رود. خداوند، فرشتگان، پیامبران و اوصیا و کتب الهی در این علوم انسانی متدانی جایگاهی ندارند و انگار نیستند، چون به تور حس در نمی‌آیند؛

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (غافر: ۸۳)؛ هنگامی که پیامبرانشان دلایلی روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند [و غیر آن را چیزی به حساب نمی‌آوردند]، ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می‌گرفتند، آنان را احاطه کرد.

بنابراین با انکار غیب و در نتیجه حذف معارف وحیانی و محروم کردن خود از دانش ناب انبیا، و به دانش ناچیز خویش مغرور شدن، موجب شد و موجب می‌شود که انسان خود را از بخش مهمی از دانش محروم کند. بر این اساس غایت علوم انسانی متدانی چیزی جز قهر و عذاب الهی نیست و نخواهد بود؛ چرا که آن‌ها به جای اینکه خود را عبد خدا و جانشین خدا بدانند، جایگزین خدا می‌دانند.

### ۳. وضع مطلوب؛ وحی‌گرایی

وضع مطلوب، تولید و بازتولید علوم انسانی با محوریت معارف قرآن و اهل بیت است. وحی، معارفی را در اختیار انسان قرار می‌دهد که خود انسان به تنهایی تا ابد نمی‌توانست آن‌ها را بفهمد و به آن‌ها دست پیدا کند: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ مثلاً یکی از آن معارف که مربوط به عرصه هستی‌شناسی است، این است که قرآن می‌فرماید تمامی موجودات مشغول تسبیح و تحمید خداوند متعال هستند، اما انسان متوجه این تسبیح نمی‌شود؛ قرآن با این نگاه، به هستی و محیط زیست، قداست و شخصیت می‌بخشد. طبق این مبنا، نگاه علوم انسانی به محیط و تک‌تک مظاهر طبیعی نگاه سکولار نیست، بلکه نگاه قدسی و الهی و ارزشی است. اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان علوم انسانی وحی‌محور تولید کرد. در ادامه به آن می‌پردازیم.

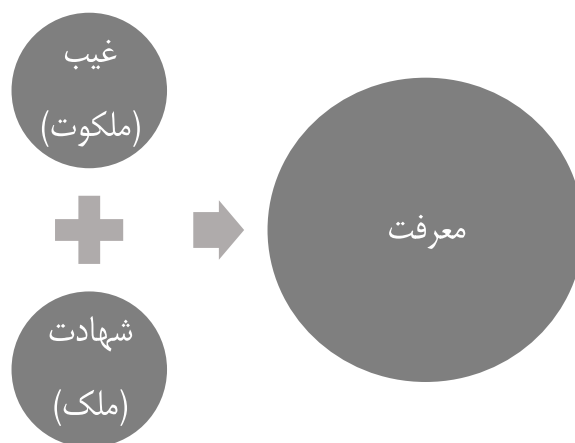
#### ۴. حرکت به سوی علوم انسانی متعالی

اولین گام برای رسیدن به وضعیت مطلوب این است که قرآن را کتاب علمی بدانیم و به مقصد نزول قرآن نگاه کنیم (امام خمینی، ۱۳۷۰، ص ۱۹۲). به دیگر سخن، معارف قرآن و اهل بیت را وارد دستگاه معرفت‌شناسی کنیم. نکته بعد، تصمیم جدی برای وارد کردن معارف قرآن به حوزه‌های مختلف علوم انسانی است که با الهام از قرآن می‌توان آن را «قیام علمی لله» نامید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُکُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنِی وَفُرَادِی﴾ (سبأ: ۴۶). تا زمانی که این قیام فکری و علمی و ذهنی صورت نگیرد، پرسشی به محضر قرآن نخواهد رفت و پاسخی نخواهد آمد؛ بلکه اصولاً به قرآن به عنوان کتاب دانش و علمی نگریسته نخواهد شد و در نتیجه علوم انسانی متعالی تولید نخواهد گردید.

#### الف) راه‌های جامع شناخت

##### ۱. حس

حس به عنوان یکی از راه‌های شناخت، مورد تأیید قرآن است؛ اما قرآن کریم تمامی شناخت‌های حسی را فاقد صلاحیت حتی برای شناخت امور محسوس می‌داند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۰). از دیدگاه قرآن کریم، جهان و هر آنچه در آن است و از جمله انسان و شناخت آدمی، به دو بخش غیب و شهادت تقسیم می‌شود.



در این باره عالم غیب، اصل است و عالم شهادت، فرع است و به غیب تکیه دارد. اصولاً جنس علم و معرفت، ماده نیست و از عالم غیب بر عالم افاضه می‌شود و این افاضه به نحو تجلی است و نه تجافی.



ما برای اینکه تکیه غیب به شهادت و به زبان معرفت‌شناسانه، تکیه حس به عقل را نشان بدهیم، نیازمند استدلال هستیم. از منظر قرآن کریم، چنان‌که آیت‌الله جوادی آملی فرموده‌اند، علم در برابر ظن و گمان، و همتای یقین است. در یقین چند شرط وجود دارد:

۱. جزم به ثبوت محمول برای موضوع؛
۲. جزم به امتناع سلب محمول از موضوع؛
۳. زوال‌پذیر نبودن جزم اول؛
۴. زوال‌پذیر نبودن جزم دوم. (۱۳۷۴، ص ۲۱۱)

با این تعریف، وهم، شک، ظن و جهل مرکب چون زوال‌پذیرند، از تعریف یقین خارج می‌شوند. یقین تقلیدی هم قابلیت زوال دارد، مگر اینکه عصمتِ گوینده آن قبلاً اثبات شده باشد. قرآن کریم از ضرورتی که حاصل شرایط چهارگانه یقین است، با عباراتی نظیر ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ تعبیر می‌فرماید.

اکنون پرسش این است که آیا در شناخت حسی، یقین وجود دارد و آیا می‌توان با مرکب حس به وادی یقین وارد شد؟

اول باید ببینیم که کارکرد حس چیست. حس یک گزارشگر خوب است و به ما گزارش می‌دهد که مثلاً نور موجود است. آیا این گزارش به ما یقین می‌دهد؟ شاید ما هوا را روشن تصور می‌کنیم، ولی واقعاً هوا روشن نباشد و نوری وجود نداشته باشد! چه زمانی ما به وجود نور یقین می‌کنیم؟ زمانی که این احتمالی که گفتیم، منتفی باشد. این احتمال زمانی منتفی است که ما پذیرفته باشیم امکان ندارد در یک زمان و در یک مکان، نور هم موجود باشد و هم موجود نباشد. از این اصل، با عنوان «اصل امتناع اجتماع نقیضین» نام برده می‌شود و تا این اصل را که درواقع از سرمایه‌های علمی ماست که خداوند متعال به ما عنایت کرده، خودآگاه یا ناخودآگاه نپذیرفته باشیم - معمولاً ناخودآگاه همه آن را پذیرفته و قبول داریم - هیچ کدام از شناخت‌های حسی ما رنگ یقین به خود نمی‌گیرند. بنابراین شناخت حسی ما به شناخت غیبی ما متکی است. ما در تمام شناخت‌هایی که از حس کسب می‌کنیم، چنین می‌گوییم:

۱. من این شیء را مشاهده می‌کنم (زبری و نرمی این شیء را لمس می‌کنم، یا رنگ آن را

می‌بینم، یا صدایش را می‌شنوم و...):

۲. هر شیء یا هست یا نیست؛

۳. اجتماع بودن و نبودن یک شیء در آن واحد، محال است (امکان ندارد این کتابی که

دارم مطالعه می‌کنم، همین الآن هم باشد و هم نباشد)؛

۴. من یقین دارم که این شیء هست (همان، ص ۳۱۵).

بنابراین ما در یقین به ساده‌ترین امور، به دیوار عقل تکیه داریم و ممکن است از آن بی‌خبر هم باشیم؛ چراکه اگرچه با نفی قانون عقلی استحاله اجتماع نقیضین، امور را ادراک می‌کنیم، راهی برای به دست آوردن جزم یقینی نداریم؛ چون ممکن است و احتمال دارد - هرچند این احتمال ضعیف باشد - آنچه را که می‌پنداریم وجود دارد، وجود نداشته باشد؛ و تنها با دست و بازوی توانای عقل است که می‌توانیم غبار متراکم تزلزل و تردید را کنار بزنیم و آفتاب یقین را به وضوح مشاهده کنیم (همان، ص ۲۱۲). لذا با شناخت حسی، به معرفت یقینی و به تعبیر قرآن، معرفت ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (ر.ک: بقره: ۲) نمی‌توان دست یافت و راه درونی دست یافتن به معرفتی که ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ باشد، عقل است و راه بیرونی‌اش وحی. عقل



و وحی، غیب عالم انسان و جهان‌اند. بر این اساس در علوم انسانی متعالی، هر یک از ابزارهای معرفتی، قلمرو و محدوده مشخص خود را دارد و از هر کدام از ابزارهای معرفتی به میزان توان آن ابزار، انتظار می‌رود.

## ۲. عقل

عقل ناظر به بعد اول وجود انسان است که می‌توان از آن به «عقلانیت معرفتی» تعبیر کرد. عقل در حوزه گرایش که بعد دوم وجود انسان است نیز حضور دارد و می‌توان از آن با عنوان «عقلانیت/ارزشی» یاد کرد. در حوزه جسم هم که بعد سوم وجود انسان است، عقل حضور دارد که می‌توان از آن با عنوان «عقل معاش» نام برد (معینی‌پور و لک‌زایی، ۱۳۹۱، ص ۵۱-۷۶). در همین بعد، از عقلانیت ابزاری هم می‌توان اسم برد که بیشتر ناظر به علوم فنی و مهندسی و تجربی است. بنابراین بر اساس چارچوب نظری تحقیق، جایگاه بحث از عقل روشن شد.

درباره عقل، در علوم مختلف و از جمله فلسفه اسلامی، مفصل سخن گفته شده است. در اینجا بنا نیست که به آن مباحث بپردازیم؛ بلکه تلاش می‌شود مطالبی مطرح شود که ناظر به بیشترین تأثیر و شفاف‌ترین معنا و کارکرد و کاربرد عقل در علوم انسانی متعالی باشد.

بر اساس آموزه‌های اسلامی، عقلانیت، بسیار مهم است و پیامبران برای شکوفایی عقل آمده‌اند و آیات و روایات زیادی، درباره اهمیت عقلانیت و تفکر بحث کرده‌اند. عقلانیت، مهم‌ترین مسئله حیات بشر است و شکوفایی آن، یکی از وظایف پیامبران الهی مطرح شده است. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در علت بعثت پیغمبران می‌فرماید: «ویشروا لهم دفائن العقول (نهج البلاغه، خطبه ۱)؛ خداوند پیامبران را فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد بشر را استخراج کنند».

عقلانیت، یعنی نیروی خرد انسانی را استخراج کردن و آن را بر تفکرات و اعمال انسان حاکم قرار دادن؛ عقلانیت یعنی مشعل خرد انسانی را به دست انسان سپردن، تا راه را با این مشعل تشخیص بدهد و قادر بر طی کردن آن راه باشد (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات ۱۳۸۸/۲۹/۰۴). عقلانیت، انسان را به دین دعوت، و او را در مقابل خدا به عبودیت وادار می‌کند و انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت‌آمیز و دل دادن به دنیا باز می‌دارد. به همین دلیل تقویت



نیروی عقل و خرد در جامعه اولین کاری است که باید انجام شود. بنابراین عقلانیت به معنای محافظه‌کاری و مسامحه و تساهل نیست (همان).

انبیای الهی برای هدایت عقل آمده‌اند تا در نظر و عمل، عقل را شکوفا کنند. اکنون پرسش این است که رابطه عقل نظری و عقل عملی چیست؟

می‌توان از استعاره «قاضی» برای تبیین و تحلیل نقش عقل بهره برد. در ابتدا قاضی بی‌طرف است و بعد از اینکه ادله دو طرف را شنید و داده‌های دو طرف را دریافت و پردازش کرد، حکم صادر می‌کند. حال اگر تهدید و تطمیع در قضاوت قاضی اثرگذار باشد و محاسبه او را دچار اختلال کند، چقدر می‌توان امیدوار بود که او درست حکم صادر کند؟ عقل همچون قاضی است که می‌تواند تحت تأثیر امیال و قوای نفس قرار بگیرد و رنگ آن‌ها را بپذیرد و تحت تأثیر آن‌ها قرار بگیرد؛ و برعکس، می‌تواند آن‌ها را تحت تسخیر و تسلط خود درآورد. بنابراین با توجه به انتخاب عقل، دو نوع عقلانیت شکل می‌گیرد: عقلانیت رحمانی و مستقل، و عقلانیت وابسته. نه اینکه دو عقل داشته باشیم، بلکه یک عقل داریم با دو حکم. به عنوان مثال، خداوند متعال نعمت‌های بی‌شماری در اختیار انسان گذاشته و می‌گذارد، اما افرادی می‌گویند: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص: ۷۸)، همچون قارون که همه کوشش‌ها و تلاش‌ها و کسب هر نعمت و فیضی را به خود نسبت می‌داد؛ عده‌ای دیگر هم در مقابل، با مشاهده نعمت می‌گویند: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (نمل: ۴۰). البته بینش دقیق و والای قرآنی به این محدود نمی‌شود که انسان نعمت‌های پرشمار و بی‌شمار را از خدا بداند، بلکه می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷)؛ گویی خداوند متعال به مبارزان فداکاری که به میدان جنگ رفته و جانشان را در مقابل تیرهای دشمن سپر کرده و جنگیده‌اند، می‌فرماید: تلاش و آموزش و تمرین تیراندازی و تیر افکندن شما در میدان رزم، کار شما نبود و شما آن را به هدف نزددید؛ بلکه خدا زد. در این مدل تفکر، نیروی انسان هم از جانب خداست؛ اراده ما هم از جانب خداست؛ دقت نظر ما هم از خداست؛ هر چه داریم از آن خداست. بنابراین خودبینی و غرور، نقطه کانونی فساد بشری است. روشن است که آیه در مقام تمثیل است و نه تعیین و اگرچه درباره تیر افکندن سخن گفته، شامل تمام فعالیت‌های

بشر می‌شود؛ چون یک کار بر کار دیگر در قیاس با خداوند متعال، بر دیگری ترجیحی ندارد؛ وانگهی همین مطلب در دعا هم وارد شده: «اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ (مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر)؛ بارالها! هر نعمتی که ما در اختیار داریم، از توست».

این چند واکنش در مقابل یک عامل که همان نعمات الهی باشد، از دو حکم عقل برخاسته‌اند؛ واکنش سوم هم از عقلی برمی‌خیزد که خود را تحت تربیت قرآنی قرار داده باشد؛ چراکه عقل قابلیت تربیت و افزایش و کاهش دارد. اما آنچه باعث شد عقل اشتباه حکم کند و نعمات الهی را به خود نسبت دهد، غرور و خودبزرگ‌بینی و خودبینی او بود. پس غرور باعث لغزش و اشتباه محاسباتی قاضی عقل انسان می‌شود.

درباره اینکه معرفت‌شناسی با انسان‌شناسی یا هستی‌شناسی چه ارتباطی دارد، با استفاده از استعاره قاضی می‌توان گفت همان‌طور که قاضی حضور دارد تا طرفین به سراغ او بروند، عقل - در مقام اثبات - حضور دارد تا مسائل انسان‌شناسی و هستی‌شناسی و حتی معرفت‌شناسی بر او عرضه شود تا حکم صادر کند؛ یعنی عقل در آغاز «لا بشرط» است یا «لا بشرط» تصور شده است و سپس استمرار حیاتش ناظر به حکمی است که کرده و لذا به شرط شئی می‌شود و یا تحت تربیت رحمان واقع می‌شود و یا تربیت شیطان.

اما چگونه می‌توان با لغزش عقل مقابله کرد و کاری کرد که قضاوت عقل، درست و عادلانه باشد و عقل تحت تربیت رحمان قرار گیرد؟

انسان از بدو تولد با چند قوه متولد می‌شود؛ قوه‌ای که مدیریت خوردن و آشامیدن و نیاز جنسی انسان را بر عهده دارد به نام قوه شهویه؛ قوه‌ای معترض که دفع و رفع ناملازمات و جلب منافع انسان را بر عهده دارد به نام قوه غضبیه؛ و قوه‌ای که با آن می‌تواند دیگران را فریب دهد و از فریب دیگران باخبر شود؛ مثلاً وقتی نوزاد به دنیا آمد، شیر می‌نوشد؛ وقتی گرسنه‌اش شد یا جایش را خیس کرد، گریه می‌کند؛ و وقتی چند ساله شد، شیطنت می‌کند؛ نوزاد این سه کار را به ترتیب با قوه بهیمیه، غضبیه و واهمه انجام می‌دهد. قوه چهارم که در وجود انسان شکوفا می‌شود، قوه عاقله است. عقل دیرتر آمده و می‌خواهد سایر قوا را مدیریت کند. عقل ناقص نیست؛ درعین حال در برابر سایر قوا نیاز به کمک دارد. خداوند متعال که



عقل را در مقام پیامبر درون انسان خلق کرده است، پیامبر بیرون را برای کمک به عقل ارسال فرموده است. بنابراین وحی، یار و مددکار عقل است تا عقل اداره و تدبیر سایر قوا را به دست گیرد. اما اینکه عقل مدد دین را بپذیرد یا خیر، به انتخاب خود او بستگی دارد و جبری در کار نیست؛ اما اگر عقل همیاری پیامبر را پذیرفت، دین به کمک عقل برمی‌خیزد. دین برای قوه بهیمیه برخی نگاه‌ها، نوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها و... را تحریم می‌کند و می‌گوید مسکرات را ننوشد؛ چون نوشیدن مشروب، کار عقل را مختل می‌کند. دین اجازه نمی‌دهد انسان خشمگین هر طور خواست انتقام بگیرد؛ بلکه در دایره قصاص یا تعزیر و حدود، اجازه عکس‌العمل به انسان می‌دهد، نه هر طور که خودش بخواهد. دین فریب دیگران را هم ممنوع می‌داند و خداوند به این دلیل این قوه را به انسان داده که فریب دیگران را بشناسد و این زمانی است که قوه واهمه مطیع عقل و نقل باشد.

کمک دیگر دین به عقل، این است که لغزشگاه‌های عقل را هم به او متذکر می‌شود؛ به عنوان نمونه می‌فرماید: «اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۶)؛ بیشتر لغزشگاه‌های عقل، زمانی است که برق طمع می‌درخشد». طبق این حدیث شریف، برق طمع می‌تواند چشم عقل را خیره کند و قدرتش را در تصمیم‌گیری و محاسبه، با مشکل مواجه کند. در حدیثی دیگر، از عقلی سخن گفته شده که اسیر است و هوای نفس فرمانروای اوست؛ کم من عقل اسیر تحت هوی امیر (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱). به همین دلیل در روایتی که پیش‌ازین هم نقل شد، آمده که عقل عقال جهل است. در فرمایشی دیگر، حضرت امیرالمؤمنین انسان را به مبارزه با امیال و غرایز نفسانی و عادات ناپسند فرا می‌خواند تا عقل کمال یابد:

جَاهِدْ شَهْوَتَكَ وَ غَالِبْ غَضَبَكَ وَ خَالِفْ سَوْءَ عَادَتِكَ، تَزَكُ نَفْسُكَ وَ يَكْمُلُ عَقْلُكَ وَ تَسْتَكْمِلُ ثَوَابَ رَبِّكَ (آمدی، بی‌تا، ص ۳۳۸)؛ با هوا و هوس مبارزه کن؛ بر خشم مسلط شو و با عادت‌های بدت مخالفت کن تا روح پاک و عقلت کامل گردد و پاداش پروردگارت را به تمامی دریافت نمایی.

ملاحظه می‌کنیم که وقتی سایر قوا دستورات دین را انجام دادند، عقل از اسارت شهوت و

خشونت و فریب دیگران رها می‌شود و خودش به امارت می‌رسد؛ چون به اسارت هوای نفس که خواسته سایر قوا باشد، درنیامده است. لذا این عقل، عقل رحمانی و مصداق حدیث شریف «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» است (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱). بدین ترتیب تفاوت عقل رحمانی با شبه عقل مستکبرین، روشن می‌شود. چون مستکبرین عقلی سالم که بتواند انسان را به ارزش‌های انسانی برساند، ندارند و از عقل برای بهتر ضربه زدن و بیشتر صدمه زدن به خود و دیگران استفاده می‌کنند. لذا ممکن است شخصی دانشمند باشد، اما عقل نداشته باشد و دانش خود را صرف فساد و تباه کردن ملت‌ها کند. به عبارت دیگر، تدبیر آن‌ها معطوف به آینده و به دست آوردن منافع و رفع و دفع تهدیدهای دنیوی است؛ اما عقل رحمانی معطوف به عاقبت و کسب منافع و دفع تهدیدهای اخروی و ملکوتی است و این تفاوت بنیادین عقلانیت علوم انسانی متعالی با دیگر مکاتب اومانیستی است.

بنابراین یک «عقل» داریم که کارش تشخیص است و یک حکم نظری و یک حکم عملی دارد و همین یک عقل که دو حکم دارد، دو رنگ می‌پذیرد: رنگ الهی و رنگ غیرالهی. این عقل رحمانی است که به کمک جنودش، از جمله فطرت مخموره، در برابر فطرت محجوبه، خدا را عبادت می‌کند و دین اسلام جامع را به راحتی می‌پذیرد و برای اهتزاز پرچم اسلام ناب، چونان پیامبران و اولیای الهی حاضر است از مال و جان و آبروی خویش بگذرد. این عقلانیت، عقلانیتی خالص است و جهت حرکتش به سمت خداست و تهدید و تطمیع و زر و زور در او اثری ندارد؛ لذا عزیز است و از این عزت با مبارزه و جهاد و ریختن خونس دفاع می‌کند. عقل رحمانی عقلانیتی سراسر «معنویت» است و در برپا داشتن «عدالت» خسته نمی‌شود و خود را نمی‌بازد و از پیگیری مطالبات حق خود کوتاه نمی‌آید و این عقل است که پایه مهم علوم انسانی متعالی، و در ادامه تشکیل امت واحده اسلامی است.

### ۳. وحی

آیا انسان، خودکفا و خودسامان‌ده است و به تنهایی و صرفاً و فقط با کمک عقل می‌تواند علوم انسانی متعالی را تولید کند؟ در قرآن کریم با ذکر چند استدلال به این پرسش پاسخ منفی داده شده؛ در ادامه به یکی از آن استدلال‌ها اشاره می‌کنیم که شاید مهم‌ترین استدلال بر این مطلب باشد.



لب استدلال این است که اگر خداوند پیامبران را ارسال نمی‌کرد، در قیامت حجتش بر مردم ناتمام بود و مردم احتجاج می‌کردند که چرا برای ما رسول نفرستادی تا هدایت‌مان کند؟ (برای توضیح بیشتر، ر.ک: جوادی آملی، بی‌تا، ص ۲۶۳): ﴿رِسَالاً مَبْشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِنَّاسٍ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۵).

این آیه در عین تکریم برهان عقلی، عقل را برای تولید علوم انسانی متعالی لازم می‌داند، نه کافی. چون عقل وجود وحی و نبوت را ضروری اعلام می‌کند.

با توجه به این استدلال، روشن می‌شود که وجود عقل در تولید علوم انسانی متعالی لازم است، اما به هیچ عنوان کافی نیست و در علوم انسانی متعالی علاوه بر اینکه تجربه معتبر و عقل معتبر راه دارد و از آن‌ها استفاده می‌شود، از نقل قطعی و معتبر هم قطعاً استفاده می‌شود.

#### ۴. شهود

در برخی از آیات قرآن کریم، به راه‌ها و مجاری ادراک بشر اشاره رفته است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

(اسراء: ۳۶)؛ و از چیزی که به آن علم نداری، [بلکه برگرفته از شنیده‌ها،

ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است،] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار

علم و شناخت واقعی‌اند،] مورد بازخواست‌اند.

آیت‌الله جوادی آملی معتقد است در این آیه کریمه، چهار راه برای شناخت ذکر شده: راه حس و تجربه، راه عقل، راه تهذیب و تزکیه نفس و راه کتاب منیر و وحی الهی (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۲).

«بین راه سوم و چهارم تفاوت جوهری وجود ندارد، جز آنکه راه چهارم با عصمت همراه بوده و از آسیب سهو، نسیان، خطا و... مصون است و از طرف دیگر، گذشته از معارف تکوینی غیبی، از معارف تشریعی آن اطلاع حاصل می‌شود» (همان، ص ۱۶۲). کشف و شهود حداقل از سه جهت با وحی تفاوت دارند: ۱. مقدمه لازم کشف و شهود معمولاً ریاضت و عزلت است؛ ۲. در کشف و شهود امکان خطا وجود دارد؛ ۳. زمانی که کشف رخ نماید، ارتباط صاحب شهود با عالم ماده قطع می‌شود (ر.ک: جزوه درس نهج البلاغه محمدعلی مجد فقیهی، دوره

دکتری، بحث نبوت، ۱۳۹۶). بنابراین نمی‌توان کشف و شهود و وحی را از یک سنخ دانست، مگر اینکه بگوییم مراد آیت‌الله جوادی آملی مساوی انگاشتن معرفت خطاپذیر عارف با وحی نیست، بلکه مراد این است که از لحاظ وجودی، این دو مرتبه از لحاظ معرفت به هم نزدیک هستند، که به نظر می‌رسد ظاهر فرمایش ایشان این سخن را تأیید نمی‌کند.

امام خمینی معتقد است «بالجمله، مشاهدات و مکاشفات و تحقق به حقایق اسما و صفات در تقسیمات علوم نباید داخل شوند؛ بلکه [مکاشفه] وادی دیگر [است]، و علوم وادی دیگرند» (امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۶). بر این اساس ظاهراً امام خمینی و شاگرد برجسته ایشان، آیت‌الله جوادی آملی می‌پذیرند که مکاشفه عارف، از جنس دانش است؛ اما امام خمینی آشکارا مکاشفه را از طبقه‌بندی علوم کنار می‌گذارند.

بنابراین می‌توان شهود و رؤیای صادق را از طبقه‌بندی علوم و از اینکه منبع یا ابزاری برای اصطیاد علوم انسانی متعالی باشد، کنار گذاشت. ضمناً چنان‌که شیخ مفید فرموده، رؤیای حضرت ابراهیم (علیه السلام)، واقع نشد. پس رؤیا گاهی واقع می‌شود و گاهی واقع نمی‌شود (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۰۳ و همو، ۱۴۲۴ق، ص ۳۲). لذا انسان تا زنده است، مکلف است که برابر قوانین ظاهری عمل کند و آماده آزمون الهی باشد (جوادی آملی، بی‌تا، ر.ک:

(<http://www.portal.esra.ir>)

به نظر می‌رسد درباره علم غیب هم بتوان همین سخن را گفت؛ چنان‌که مرحوم کاشف‌الغطا فرموده‌اند علم غیب، الزام، تعهد و تکلیفی را بر عهده حضرات معصومین قرار نمی‌دهد و به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین با اینکه از طریق علم غیبی الهی می‌دانست که به شهادت می‌رسد، به مسجد، و حضرت سیدالشهدا به کربلا رفت (کاشف‌الغطا، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۱۴).

### ب) تبیین رابطه راه‌های شناخت با یکدیگر

گفته شد که حس و تجربه در تولید معرفت یقینی نیازمند به عقل هستند و اکنون روشن شد که خود عقل هم خودکفا و خودبنیاد نیست و ضمن آنکه نقش مهمی در شناخت دارد، در ارائه نقشه کلی سعادت انسان و تولید علوم انسانی متعالی، کارآمد نیست؛ که برخی دلایلیش



گذشت. بنابراین در قرآن ضمن آنکه تمامی منابع معرفت، یعنی تجربه، عقل، و وحی به رسمیت شناخته می‌شوند، تجربه و عقل به هیچ عنوان در معرفت، کافی و تآم معرفی نمی‌شوند. روش تعامل این حوزه‌های معرفتی در علوم انسانی متعالی به این شکل است که مثلاً عقل، ضرورت ساخت مسکن را درمی‌یابد؛ وحی می‌فرماید باید زمین و مصالح ساختمانی مسکن، حلال باشد، نه غصبی؛ و تجربه بشری هم ساخت مسکن را بر عهده می‌گیرد و وحی در این باره که مصالح مسکن از چه باشد و چند اتاق داشته باشد، ساکت است. البته می‌توان گفت پاسخ وحی این است که ساخت مسکن به گونه‌ای باشد که اسراف نشود یا اینکه خانواده انسان در راحتی و آسایش باشند که باز این هم تعیین حدود است و نه تعیین کمیت. نمونه دیگر این است که عقل و فطرت و غریزه انسان درمی‌یابند که انسان باید اجتماعی زندگی کند و نیاز به زندگی اجتماعی دارد؛ اما عقل از کیفیت تآم و تمام اداره این زندگی جمعی آگاه نیست، لذا عنصر کلیدی نظام سیاسی و اجتماعی را که رهبری است، وحی در اختیار عقل قرار می‌دهد و به عقل می‌فرماید باید از خدا و یا از کسی اطاعت کند که اطاعت از او اطاعت از خدا باشد. در نمودار ذیل، رابطه تعاملی تجربه و عقل و وحی نشان داده شده است:



در علوم انسانی متدانی چنان که بحث شد، عنصر راهگشا و کارگشای وحی حذف می‌شود و عقل و تجربه به عنوان دو ابزار معرفتی، امور انسان را سروسامان می‌دهند. حتی دین را هم به عنوان یکی از نیازهای انسان به رسمیت می‌شناسند و از ساختن هم آن باکی ندارند.

شناخت افقی مربوط به جهان طبیعت و ظاهر آسمان‌ها و زمین است:

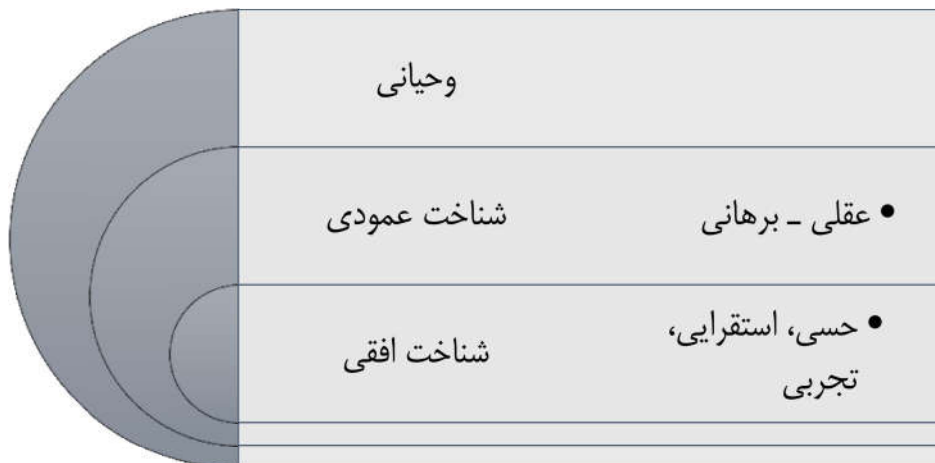
چنان‌که مشاهده می‌کنیم، قرآن کریم ضمن تبیین شناخت افقی و دعوت به آن، شناخت طولی و عمقی جهان را که همان ارتباط موجودات با خالقشان است، توأمان مطرح می‌فرماید. تفاوت شناخت افقی و عمودی در این است که متفکر مادی در آن‌ها مشغول شناخت ساختار داخلی مخلوقات جهان است و از شناخت فاعل و غایت جهان بهره‌ای ندارد؛ برخلاف شناخت طولی که در آن، سه رکن، یعنی شناخت فاعل، مطالعه ساختار درونی مخلوقات، و شناخت غایت، وجود دارد.

قرآن کریم علاوه بر شناخت افقی و عمودی قوانین حاکم بر خلقت، به شناخت قوانین حاکم بر زندگی انسان هم تأکید فرموده است. قرآن کریم در حوزه مسائل انسانی، از سنن و قوانین ثابتی یاد کرده (ر.ک: فاطر: ۴۳) و تأکیدش بر این بخش از معارف بشری، تأکیدی ویژه و خاص است (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۴۰۳). به عنوان نمونه باید گفت از دیدگاه قرآن کریم، تمامی جوامع با قوانین ثابت و تغییرناپذیر، در سیر و سلوک و حرکت هستند. لذا قرآن در آیات بسیاری به ذکر خصوصیات تاریخی افراد و جوامع بشری پرداخته و به تفکر درباره علل دوام یا نابودی آنان فرمان می‌دهد: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (نمل: ۶۹)؛ بگو: در زمین بگردید؛ پس با تأمل بنگرید که سرانجام گنهکاران چگونه شد؟»

سومین مرتبه شناخت، شناخت آیه‌ای است که شناختی منحصربه‌فرد و ویژه قرآن کریم است. در این شناخت، تمام جهان آفرینش، آیت و نشانه پروردگار هستند. این نشانه‌ها که با تور شناخت حکیمان و چشم واقع‌بین عارفان الهی صید می‌شوند، خصوصیت منحصربه‌فرد دیگری نیز دارند و آن، این است که آیت بودن اشیای جهان برای آن‌ها وصف مفارق، لازم و حتی خصوصیتی از خصوصیات مفهومی و ماهوی آن‌ها نیست، بلکه آیت بودن، در متن هویت و وجود اشیاست. بدین ترتیب اشیای جهان چیزی نیستند که دارای ربط و اضافه یا نشانه‌ای به‌سوی حق باشند، بلکه عین ربط و عین اضافه و عین نشانه خداوندند؛ چنان‌که خداوند نیز موجودی نیست که دارای استقلال و بی‌نیازی باشد، بلکه او - جل جلاله - عین استقلال و بی‌نیازی و غناست: ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فِثْمَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۱۵)؛ به هر سو بنگرید، وجه الهی را مشاهده می‌کنید».

و این فراز، همان افق اعلا و ممتاز قرآنی است که مختص خاتم پیامبران و اوصیا و اولیای مکرم او و به تبع، شاگردان و پیروان ممتاز آن بزرگواران است (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۴۰۹). از این منظر، دستگاه منظم و نظام‌مند عالم آفرینش، مسیح (اسراء: ۴۴)، ساجد (حج: ۱۸)، حمدکننده (اسراء: ۴۴)، مطیع (فصلت: ۱۱)، و تسلیم (آل عمران: ۸۳) خداوند تبارک و تعالی است.

مراتب شناخت در قرآن در شکل ذیل نمایش داده شده است:



نکته‌ای که در پایان باید اضافه کنیم، این است که در صورتی که به شناخت افقی و عمودی نگاه آینده‌ای داشته باشیم، آن‌ها در مرتبه شناخت آینده‌ای قرار می‌گیرند و بر همین اساس اگر به علمی مثل پزشکی، تشریح، نجوم، هیئت، تاریخ و... به عنوان آیه نگاه کنیم، علوم نقلی، تجربی و ریاضی در حوزه معارف و علوم توحیدی و اعتقادی قرار می‌گیرند (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳، ۳۹۶)؛ چون باعث تحکیم اعتقاد ما به خداوند متعال می‌شوند. بر این مبنای شناخت‌شناسی، علوم انسانی متعالی شکل می‌گیرد که در آن، تمامی گرایش‌ها نگاه قدسی به انسان و جهان و مدیریت جهان دارد.

#### (د) نقش تقوا در شناخت‌شناسی

تقوا به معنای محافظت از خود است؛ محافظت از بینش و باورها، گرایش‌ها و ارزش‌ها، کنش‌ها و رفتارها. قرآن در این زمینه بین ظاهر و باطن و علم و عمل، به صورت شفاف رابطه برقرار، و تصریح می‌کند که تقوا در تمامی زمینه‌ها و از جمله معرفت‌شناسی، موجب عبور از بن‌بست‌های فکری و ذهنی و علمی می‌شود: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال: ۲۹)؛ این فرقان و گشایش و تشخیص، هم در عرصه‌های عملی و هم در عرصه‌های معرفتی می‌تواند باشد و باعث افزایش دانش دانشمند و عبور او از گردنه‌های پریچ‌وخم فکری شود و نتیجه این تلاقی دانش و ارزش، اصلاح بینش و گرایش ما می‌شود. در نتیجه همان‌طور که فقدان



حس، مساوی است با فقدان معرفت، فقدان تقوا هم برابر است با فقدان معرفت: من فقد حساً فقد علماً ومن فقد تقوی فقد علماً. (اساس الاقتباس، ص ۳۷۵)

بنابراین تقوای علمی و عملی، مهم‌ترین شرط شناخت است (جوادی آملی، ۱۳۷۴، ص ۴۴۰). تقوا به ما فرقان، یعنی آگاهی برای جدا کردن حق از باطل را اعطا می‌کند: ﴿إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال: ۲۹). در آیه شریفه دیگر می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره: ۲۸۲). بر اساس آیه دوم، تقوا موجب می‌شود خدای متعال دریچه‌های دانش، آگاهی و دانایی را به روی ما باز کند (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات ۱۳۹۳/۴/۱۶).

### نتیجه‌گیری

معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی، و غایت‌شناسی، پیوندی ناگسستنی با هم دارند. در این میان آسیب‌شناسی مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم، مسئله این مقاله بود. هر موضع‌گیری در معرفت‌شناسی، تأثیری مستقیم در انسان‌شناسی و جهان‌بینی و از جمله علوم انسانی دارد. وحی و معارف وحیانی در این میان نقشی کلیدی دارد؛ زیرا دانش را عالم تولید می‌کند؛ حال، آن عالم یا معتقد به توحید و معارف وحیانی است و یا معتقد به توحید و معارف وحیانی نیست؛ در هر دو صورت، علوم انسانی که آن عالم تولید می‌کند، ضرورتاً رنگ اعتقاد وی را به خود می‌گیرد. به همین دلیل گفتیم که انکار غیب و در نتیجه معارف غیبی و وحیانی، بنیاد علوم انسانی متدانی است. به دیگر سخن، معرفت‌شناسی ناقص، حسی و شکاک، علوم انسانی را متدانی می‌کند و معرفت‌شناسی جامع و الهی، علوم انسانی را متعالی و الهی می‌کند. بر این اساس مشکلی که علوم انسانی را تهدید می‌کند، دور شدن از برهان و استدلال، تقلیدمحور بودن، و اصالت دادن به دنیا و مادیات و قناعت کردن به اسم دین‌دار بودن است. لذا ممکن است کسی با ادعای دین‌داری، تفاسیر کاملاً حسی و مادی از معارف الهی کند. ریشه این انگاره، انکار غیب و باور نداشتن آن و در نتیجه انکار معارف قرآن و اهل بیت یا غفلت از آنهاست. وضع مطلوب، استفاده صحیح از عقل و نقل معتبر است. روشن است که موضوع تجربه، بررسی پدیده‌هاست

و همه پدیده‌ها مخلوق خدا و فعل خدا هستند. بنابراین تجربه معتبر، علم دینی است؛ حتی اگر دانشمند معتقد به خدا نباشد. موضوع علوم انسانی، فعل انسان است و لذا می‌تواند دینی باشد و می‌تواند دینی نباشد. عقل معتبر و نقل معتبر به ما در قضاوت کمک می‌کنند. لذا ساختن علوم انسانی بر اساس معارف وحیانی و معارف اهل بیت بیانگر وضع مطلوب ماست. برای تولید علوم انسانی متعالی که قرآن بنیان است، در مرحله اول باید قرآن را به عنوان یک «کتاب» ببینیم که می‌توان با آن علوم انسانی متعالی تولید کرد، و در مرتبه‌های بعد تصمیم بگیریم و قیام علمی لله انجام بدهیم و با توکل بر خدا به نقد و بررسی علوم انسانی رایج بپردازیم و آرام آرام به طرف تولید علوم انسانی متعالی و قرآن بنیان حرکت کنیم.



## منابع

## قرآن کریم

۱. امام علی، ۱۳۷۹، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه انتشارات مشهور.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۳، *شرح چهل حدیث*، چ ۲۹، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۰، *آداب الصلوة*، چ ۲۰، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. اسپریگنز، توماس، ۱۳۶۵، *فهم نظریه های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *تفسیر تسنیم*، ج ۳، قم، اسراء.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۴، *شناخت شناسی در قرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۷. \_\_\_\_\_، *بی‌تا، قرآن در قرآن*، کتابخانه دیجیتالی اسراء.
۸. حرانی، ابومحمد، ۱۴۰۰ق، *تحف العقول*، ترجمه صادق حسن‌زاده، تهران کتابفروشی اسلامیة.
۹. شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز، ۱۳۷۸، *تاریخ روانشناسی نوین*، ترجمه علی‌کبر سیف و دیگران، تهران، نشر دوران.
۱۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *المسائل العکبریة*، محقق: علی‌اکبر الهی خراسانی، قم، دار المفید.
۱۱. \_\_\_\_\_، ۱۴۲۴ق، *تفسیر القرآن المجید*، گردآورنده: محمدعلی ایازی، قم، بوستان کتاب.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *ترجمه تفسیر المیزان*، چ ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، بی‌تا، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم. دارالکتب الاسلامی.
۱۴. قمی، شیخ عباس، ۱۳۸۰، *کلیات مفاتیح الجنان*، ترجمه موسوی دامغانی، قم، نشر روح.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۷، *الکافی*، قم، مؤسسه دار الحديث العلمية الثقافية.
۱۶. لک‌زایی، رضا، ۱۳۹۴ الف، «گذری بر مبانی بینشی علوم انسانی متعالی»، فصلنامه علوم انسانی صدرا، شماره ۱۴.
۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۴ ب، «درآمدی بر روش‌شناسی مواجهه با قرآن کریم در تولید علوم انسانی»، فصلنامه علوم انسانی صدرا، شماره ۱۶.

۱۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۵ الف، «جایگاه فلسفه و انسان در تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان»، فصلنامه بهار علوم انسانی صدرا، شماره ۱۷.
۱۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۵ ب، «چیستی علوم انسانی متعالی»، فصلنامه تابستان علوم انسانی صدرا، شماره ۱۸.
۲۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۵ ج، «تأثیر حکمت متعالیه در علوم انسانی اسلامی»، فصلنامه پاییز علوم انسانی صدرا، شماره ۱۹.
۲۱. معینی‌پور، مسعود؛ لک‌زایی، رضا، ۱۳۹۱، *ارکان امت واحده و تمدن اسلامی از منظر امام خمینی و مقام معظم رهبری*، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۸.
۲۲. نجفی، کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۳. پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری؛ [www.khamenei.ir](http://www.khamenei.ir)
۲۴. پرتال بنیاد بین‌المللی علوم و حیانی اسرا؛ [www.portal.esra.ir](http://www.portal.esra.ir)

